

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

قبل از ورود به اخبار ترجیح گفتیم باید ببینیم اصل اولی در این بحث چه اقتضائی دارد به این بیان که اگر دو روایت با یکدیگر تعارض پیدا کردند و یکی از این دو بر دیگری ترجیح و مزیت سندی یا مضمونی و... داشت آیا اصل اولی تعیین در ذی المزیة است یا خیر یعنی بگوئیم روایتی که مزیت دارد متعین الحجة است یا این که نه اصل اولی اقتضای تعیین ندارد.

در این بحث مقداری از کلام مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) را بیان کردیم و گفتیم ایشان برای ورود به بحث چند مقدمه را ذکر کردند. اولین مقدمه این بود که فرمودند در باب معذرت، به دنبال عذر واقعی نیستیم - آنچه واقعاً بین ما و بین خدای تبارک و تعالی عذر باشد - بلکه فقیه دنبال معذرت واصله است - آنچه به ما به عنوان المعذر برسد - و معذرت واصله همین معذرت معلومه است.

در ما نحن فيه وقتی در بین دو روایت یکی راجح و دیگری مرجوح می شود - روایتی که مزیتی دارد راجح و روایتی که مزیت ندارد مرجوح است - مسلماً راجح معلوم المعذریه است چون هم در صورت تخییر و هم در صورت تعیین، این خبر حجة است؛ اما در فرض وجود راجح، مرجوح لم يعلم کونه معذراً پس روشن است که باید معلوم المعذریه را اخذ کنیم.

طی این سوال که اگر نسبت به راجح شک کردیم آیا برای ما تعیین در حجیت دارد یا خیر، دومین مطلب را بیان کردند که اگر کسی بگوید اصالة البرائة را جاری کنیم یعنی بگوئیم می دانیم این خبر برای ما حجیت دارد اما نمی دانیم زائد بر حجیت، تعیین در حجیت هم دارد یا نه، اصل برائت از این تعیین است؛ در نتیجه مرجوح و راجح به نحو تخییری حجیت دارند.

ایشان در جواب فرمودند اصالة البرائة در محل شک است نه جایی که علم وجود داشته باشد در حالی که در مطلب اول اثبات کردیم که بین این دو خبر یکی معلوم المعذریة است لذا مجالی برای اجرای اصالة البرائة وجود ندارد.

بررسی دیدگاه مرحوم اصفهانی

از نظر ما نسبت به کلام ایشان یک اشکال خیلی روشن وارد است به این بیان که معلوم اصل الحجة و معذرت است اما تعیین آن متعلق علم ما نیست و مستشکل اصالة البرائة را نسبت به تعیین جاری می کند نه نسبت به معذرت و حجیت.

به بیان دیگر اگر قرار بود اصالة البرائة نسبت به حجیت و معذرت جاری شود فرمایش مرحوم اصفهانی تمام بود که بگویند

وقتی علم داریم مجالی برای اصالة البرائة نیست؛ اما در ما نحن فيه متعلق علم اصل معذريت و حجيت و متعلق شک تعيين است به این بیان که هم راجح و هم مرجوح حجيت دارند اما در تعيين حجيت هر کدام شک داریم که مجرای اصل برائت است.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم اصفهانی و بررسی آن

مرحوم اصفهانی در ادامه می‌فرماید از مطالبی که گفتیم روشن می‌شود بطلان این‌که برخی گفتند از یک طرف در صورت شک در اعتبار مزیت موجود از لحاظ شرعی اصل عدم اعتبار آن است به جهت این‌که استصحاب عدم ازلی جریان دارد و از طرف دیگر شک می‌کنیم که آیا با وجود این راجح این مرجوح حجيت دارد یا نه که اصل عدم حجيت مرجوح است و اصالة عدم اعتبار المزية شرعاً بر اصالة عدم حجية المرجوح حکومت دارد، روشن می‌شود. به بیان دیگر مرحوم اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) جریان اصالة عدم اعتبار المزية شرعاً و هم حکومت را در اینجا مخدوش می‌دانند.

در مورد بطلان اصالة عدم اعتبار المزية شرعاً می‌فرماید این اصل مثبت است به این بیان که اگر در دو روایت متعارض که یک روایت مزیتی دارد شک کنیم این مزیت مقتضی برای تعیین روایتی که این مزیت را دارد هست یا نیست؛ در حقیقت شک به این مطلب برمی‌گردد که ببینیم آیا این مزیت مقتضی و علت برای این مقتضی و معلول هست یا نیست یا به عبارت دیگر می‌خواهید به عدم المقتضی برسید چون ترتب بین مقتضی و مقتضی لا یكون الا عقلياً یعنی اگر این مقتضی آمد این مقتضی هم می‌آید اگر این علت آمد آن معلول می‌آید.

اشکالی که ما بر مرحوم اصفهانی داریم این است که اینجا عرفاً مقتضی و مقتضی نداریم چون وقتی شک می‌کنیم آیا شارع این مزیت را معتبر می‌داند یا نه عدم تعیین راجح یا تعیین راجح معلول نیست بلکه خودش است یعنی از اول می‌گوئیم شارع این مزیت را موجب تعیین این روایت قرار داد یا نه که اصل عدمش است یعنی همان اصالة البرائة للتعيين را جاری کرده و می‌گوییم اصل این است که شارع با این مزیت عمل به این روایت را برای ما متعین نفرموده است. بلکه با دقت عقلی می‌توانیم بگوئیم مزیت را مقتضی و تعیین راجح را مقتضی می‌گیریم و بعد هم می‌گوئیم بین مقتضی و مقتضی ترتب عقلی است و بعد بیائیم این بحث اصل مثبت را اینجا مطرح کنیم در حالی‌که اصلاً به این‌ها نیاز نداریم.

مرحوم اصفهانی در ادامه بحث حکومت را مطرح کردند. آقایانی که می‌گویند شک می‌کنیم اینجا این تعیین وجود دارد یا نه استصحاب را جاری می‌کنند که مراد از اصل همان اصالة البرائة که به استصحاب برمی‌گردد یعنی برائت از لزوم تعیین به خبر ذو المزية. با وجود چنین اصلی می‌گوئیم با وجود این‌که یک روایت مزیت دارد شک می‌کنیم روایت دیگر حجيت دارد یا نه؟ یک اصل آن طرف داریم که اصل عدم حجيت مرجوح است، حکومتی‌ها می‌گویند ما یک اصل این طرف جاری می‌کنیم، اصل عدم لزوم تعیین عمل به این خبر است و یک اصل آن طرف داریم که اصل عدم حجيت مرجوح است و به جهت بحث سببی و مسببی باید بگوئیم اصل اولی بر اصل دومی حکومت دارد.

به بیان دیگر به چه دلیل شک می‌کنیم آیا مرجوح حجيت دارد یا نه؟ می‌گوییم اگر عمل به خبر ذو المزية تعیین داشت مرجوح دیگر حجيت ندارد، اگر تعیین نداشت مرجوح حجيت دارد، اما حالا که تکلیف آن تعیین را روشن کردیم پس اصل عدم لزوم تعیین در خبر راجح حکومت پیدا می‌کند بر عدم حجيت مرجوح.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید به نظر ما این حکومت مخدوش است چون در اصل عدم حجيت مرجوح دو احتمال وجود دارد: الف- مراد استصحاب باشد به این بیان که بگوئیم این مرجوح قبلاً حجت نبود و الآن شک می‌کنیم حجيت دارد یا نه عدم حجيت را استصحاب کنیم.

ایشان می‌گوید قبلاً گفتیم اصل عدم اعتبار مزیت نه می‌تواند حجیت تعیینیه را نفی کند و بگوید تعییناً حجت نیست و نه می‌تواند حجیت تخییری را اثبات کند پس چطور می‌خواهید بگوئید او بر این حکومت دارد؟ اگر ما با اصل عدم اعتبار مزیت می‌گفتیم حجیت تعیینیه کنار می‌رود، حجیت تخییری می‌آید، آن بر اصالة عدم حجية المرجوح حکومت داشت، اما وقتی می‌گوئیم اصل عدم حجیت ذو المزیه عدم اعتبار ذی المزیه نمی‌تواند حجیت تخییری یا تعیینیه را اثبات و نفی کند چگونه حکومت بر اصل عدم حجیت مرجوح داشته باشد.

از اشکالی که بر مرحوم اصفهانی در بیان اصل عدم اعتبار المزیه کردیم اشکال این کلام هم روشن می‌شود. یک وقت مسئله را در مقتضی می‌بریم و می‌گوئیم این مقتضی اثبات مقتضای نمی‌کند اصل مثبت می‌شود. یک وقت می‌گوئیم شک می‌کنیم عمل ذو المزیه تعین دارد یا نه؟ اصل عدم تعینش است وقتی این اصل عدم تعین است به این معناست که در آن مرجوح شکی نمی‌کنیم و حجیت باقی است، شک در او مسبب از این است، اگر عمل به راجح تعین پیدا کرد فلا حجية للمرجوح، اگر عمل به راجح تعین پیدا نکرد فالمرجوح حجة، ما نمی‌خواهیم با این اصل چیزی را اثبات کنیم.

به عبارت دیگر همه جا استصحاب بر اصول دیگر مقدم است اما از جاهایی که اصل برائت بر استصحاب حکومت دارد جایی است که در ناحیه در شک در سبب برائت جاری کنید؛ به بیان دیگر در شک در سبب و مسبب گاهی اوقات شک در سبب استصحابی است و شک در مسبب هم استصحابی است ولی گاهی اوقات هم برائتی است ولو روح این برائت هم ممکن است به استصحاب برگردد ولی بالأخره می‌گوئیم اصل برائت از تعین است شارع معین نکرده‌است، برائت از تعین است این اصالة البرائه بر آن استصحاب در اصل عدم حجیت مرجوح تقدم پیدا می‌کند.

ب- مراد از اصل عدم حجیت مرجوح این است که عقل در دوران بین ما علم کونه معذوراً و ما لم يعلم کونه معذوراً حکم می‌کند آن‌که علم کونه معذوراً مقدم است. به بیان دقیق‌تر که در اول مطلب فرمودند به عقل که مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید من معذرت واقعی را ملاک نمی‌دانم و آنچه واقعاً بین عبد و مولی معذر است فایده ندارد. حالا که عقل چنین بنایی را می‌گذارد حکم می‌کند ما علم کونه معذراً، اینجا می‌گوئیم راجح علم کونه معذراً و مرجوح لم يعلم کونه معذراً، از این جهت می‌گوییم اصل عدم حجیت مرجوح است.

مرحوم اصفهانی در ادامه می‌فرماید اگر مراد از اصل این قاعده عقلی باشد، آیا اصل عدم اعتبار این مزیت از لحاظ شرعی موضوع این حکم عقلی را از بین می‌برد؟ یعنی وقتی اصل را جاری کردید که شرعاً این مزیت اعتباری ندارند آیا می‌تواند موضوع حکم عقلی را از بین ببرد؟ ایشان می‌فرماید به نظر ما اصالة عدم اعتبار المزیه شرعاً نه وجداناً موضوع این حکم عقلی را از بین می‌برد که روشن است چون وجداناً اصل عدم اعتبار مزیت نمی‌تواند موضوع این حکم عقلی را از بین ببرد و وقتی باز هم از شما پرسیم مرجوح علم یا لم يعلم، می‌گوئید لم يعلم.

احتمال دیگر این است که بگوئیم تعبداً از بین می‌برد یعنی بگوئیم وقتی شما می‌گوئید شرعاً این مزیت در اینجا معتبر نیست یعنی شرعاً این مرجوح علم کونه معذراً، تعبداً، بگوئیم تعبداً موضوع حکم عقلی را از بین می‌برد. به بیان دیگر اگر کسی بگوید با اجرای اصالة عدم اعتبار المزیه شرعاً درست است وجداناً آن مرجوح از لم يعلم کونه معذراً خارج نمی‌شود ولی تعبداً خارج می‌شود، تعبداً باید بگوئیم علم کونه معذراً، وقتی می‌گوییم شارع این مزیت در راجح طبعاً معتبر نیست شارع با این برائت می‌گوید این مزیت معتبر نیست یعنی تو مرجوح را به عنوان معلوم الحجیه قرار بده، مرجوح را تعبداً به عنوان معلوم الحجیه قرار بده ایشان می‌فرماید ما این را قبول نداریم.

می‌فرماید اگر می‌توانست این را اثبات کند که مرجوح معذر است تعبداً می‌گفت شما مرجوح را به عنوان معلوم المعذریه بگیرید. اگر تعبداً بخواهد مرجوح را به عنوان معلوم المعذریه قرار بدهد اول باید اثبات کند این مرجوح معذر است در حالی که ما قبلاً به

شما یاد دادیم این اصل عدم اعتبار المزیه نمی‌تواند اثبات کند که این مرجوح معذر است چه برسد بخواهد به شما بگوید به عنوان معلوم المعذریة به آن نگاه کن.

و اما تعبداً فلأن أصالة عدم اعتبار المزیة لا تثبت معذریة المرجوح حتی يكون معلوم المعذریة تعبداً، توضیح دادند ایشان می‌گوید اگر اصل عدم اعتبار مزیت از اول بیاید اثبات کند معذرت مرجوح را و بعد می‌گوئیم در مرتبه بعد شارع می‌گوید این را به دیده معلوم المعذریة نگاه کن تعبداً اشکالی ندارد، ولی وقتی می‌گوئیم از اساس خراب است از اول اثبات معذرت مرجوح ندارد چطور شارع می‌تواند بگوید به این به عنوان معلوم المعذریة نگاه کن. بعد می‌فرماید كما أنه ليس مقتضاها التعبد برفع الشك عن المعذرية، می‌فرماید این أصالة عدم اعتبار المزیة معنایش این است که شما تعبد پیدا کنی به اینکه شک در معذرت مرجوح نداری، نه! شک در معذرت مرجوح هم به حال خودش باقی است.^[1]

نسبت به این قسمت فرمایش ایشان و این‌که بگوئیم با أصالة عدم اعتبار المزیة شرعاً بخواهیم موضوع حکم عقلی را وجداناً یا تعبداً از بین ببریم، همه فرع بر این است که بگوئیم از اول شک در حجیت مرجوح داریم در حالی که فرض بحث ما در خبرین متعارضینی است که هر کدام با قطع نظر از دیگری مقتضی حجیت فعلیه است. انما الشك در این‌که یکی رجحان یا رجحان تعیین پیدا می‌کند. اگر اثبات کردیم تعین را، این نفی حجیت دیگری است و این اول الدعواست چون هنوز نمی‌دانیم حجیت قبلی‌اش با این مزیتی که آمده‌است از بین رفته یا از بین نرفته‌است.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] «و من الواضح أن موضوع الاقتصار عقلاً كونه معلوم الحجية، و موضوع عدم جواز الاقتصار عقلاً كونه مشكوك الحجية، و مثل هذا لا ينتفي، و لا يثبت بالأصل المزبور. و أما حكومة الأصل المزبور على أصالة عدم حجية المرجوح، فان أريد من الأصل المحكوم استصحاب عدم الحجية، فقد مرّ أن أصالة عدم اعتبار المزیة لا تنفي الحجية التعيينية و لا تثبت الحجية التخيرية فلا حكومة. و إن أريد من الأصل المحكوم القاعدة العقلية المقتضية لعدم جواز الاقتصار على ما لم يعلم معذريته عن الواقع، فقد مرّ أن موضوع الحكم العقلي المزبور ما لم يعلم معذريته لا غير المعذر واقعاً، و هذا الموضوع غير مرفوع بأصالة عدم اعتبار المزیة لا وجداناً و لا تعبداً أما وجداناً فواضح، و أمّا تعبداً فلأن أصالة عدم اعتبار المزیة لا تثبت معذرية المرجوح حتى يكون معلوم المعذرية تعبداً، كما أنه ليس مقتضاها التعبد برفع الشك عن المعذرية حتى لا يكون فيما يقتضيه الأصل الثانوي على الطريقة.» نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 355.